

در گفت‌وگوی «ایران» با ابراهیم حاجیانی مطرح شد

چالش آینده پژوهی در ایران

شرط مواجهه هوشمندانه با بحران‌های آینده

عبور از «مدیریت‌های روزمره» است

آینده‌پژوهی

مهدیه سادات نقیبی

گروه اندیشه

در جهان امروز، آینده‌پژوهی به‌عنوان دانشی میان‌رشته‌ای، نقش مهمی در شناسایی روندها، طراحی سناریوها و آمادگی برای تحولات پیش رو دارد. کشورهایی که این رویکرد را در سیاست‌گذاری خود نهادینه کرده‌اند، توانسته‌اند از فرصت‌های نوظهور بهره ببرند و در برابر بحران‌های پیش‌بینی‌نشده تاب‌آوری بیشتری نشان دهند. از این رو، «وضعیت‌دانش آینده‌پژوهی در ایران و کاربست آن در نظام مدیریتی کشور» را با دکتر ابراهیم حاجیانی، جامعه‌شناس و مدیر گروه آینده‌پژوهی مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، به بحث گذاشتیم. او معتقد است آینده‌پژوهی می‌تواند به ابزاری مؤثر برای تصمیم‌سازی هوشمندانه و پیش‌نگرانه در کشور بدل شود؛ شرط مواجهه هوشمندانه با بحران‌های آینده، عبور از «مدیریت‌های روزمره» است.

جناب دکتر حاجیانی، «دانش آینده‌پژوهی» در ایران تا چه اندازه توانسته از سطح شعار و گفتمان نظری فراتر رود و به یک نظام فکری و سیاستی مؤثر در تصمیم‌سازی‌های کشور بدل شود؟

«آینده‌پژوهی در ایران» هنوز نتوانسته از سطح شعار و گفتمان نظری فراتر رود و به یک نظام فکری و سیاستی منسجم در فرآیند تصمیم‌سازی‌های کشور بدل شود. در ظاهر، طی دو دهه اخیر استقبال نسبتاً خوبی از سوی نهادهای سیاست‌گذار نسبت به آینده‌پژوهی صورت گرفته، اما این استقبال بیشتر در سطح گفتار بوده و در عمل هنوز نتوانسته در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور تأثیر واقعی بگذارد. آنچه تاکنون در این زمینه اتفاق افتاده، بیشتر ناشی از ذوق و سلیقه مدیران ارشد یا میانی بوده است، نه نتیجه یک برنامه‌ریزی

با سیاست سازمان یافته. به عبارت دیگر، هنوز «رویکردهای آینده‌نگرانه» در ساختار حکمرانی ما به‌صورت نهادینه وارد نشده‌اند و تصمیم‌گیری‌ها همچنان بر پایه اقتضائات روز و نگاه کوتاه‌مدت انجام می‌شود.

البته در برخی حوزه‌ها مانند بخش‌های دفاعی، نظامی و امنیتی تا حدودی توجه به آینده‌پژوهی دیده می‌شود و برنامه‌ریزی‌های بلندمدت در آن حوزه‌ها با رویکردهای آینده‌نگرانه همراه بوده است. اما در سایر عرصه‌ها بویژه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، این نگاه بسیار ضعیف است و اغلب جایگاهی در سیاست‌گذاری‌ها ندارد. نکته قابل‌توجه این است که هرچه سطح تصمیم‌گیری بالاتر می‌رود، میزان بهره‌گیری از آینده‌پژوهی کمتر می‌شود؛ یعنی مدیران میانی و اجرایی گاهی با انگیزه و آگاهی بیشتری به این موضوع می‌پردازند، اما در سطوح کلان و ملی، هنوز چنین رویکردی شکل نگرفته است. در مجموع، می‌توان

گفت آینده‌پژوهی در ایران هنوز نه به‌صورت نظام‌مند و نه حتی در سطح گفتمان نظری پایدار، جایگاه مشخصی پیدا نکرده است. ما در مراحل ابتدایی و جنبینی بهره‌گیری از دانش، تکنیک‌ها و رویکردهای آینده‌پژوهی قرار داریم و تا رسیدن به مرحله‌ای که تصمیمات کشور بر اساس «سناریوها و تحلیل‌های آینده‌محور» اتخاذ شود، فاصله قابل‌توجهی داریم.

آینده‌پژوهی در ساختارهای دانشگاهی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

نهادهای سازای آینده‌پژوهی در ساختار دانشگاهی ایران هنوز در مراحل اولیه است. تنها چند دانشگاه کشور، بویژه در وزارت علوم و بخش‌های دفاعی و راهبردی، این رشته را در مقاطع تحصیلات تکمیلی راه‌اندازی کرده‌اند، اما این روند فراگیر نیست و در بیشتر دانشگاه‌ها، بویژه شهرستان‌ها، چنین گرایش‌های وجود ندارد. مراکز می‌مانند «پژوهشگاه شاخص‌پژوه» در اصفهان که نقش مهمی در ترویج فرهنگ آینده‌پژوهی داشتند نیز منحل شده‌اند.

چه مانع ذهنی یا نهادی مانع از شکل‌گیری «فرهنگ آینده‌نگر» در کشور شده‌اند؟

در بخش مدیریتی، مهم‌ترین مانع، تفکر کوتاه‌مدت و روزمره مدیران است که فرصت و انگیزه لازم برای نگاه آینده‌محور را ندارند. از سوی دیگر، نبود نهادهای تخصصی و اندیشکده‌های فعال در این حوزه باعث شده پیوند میان «دانش آینده‌پژوهی» و «سیاست‌گذاری» ضعیف بماند. از نظر معرفتی نیز بسیاری از تصمیم‌گیران به دلیل تغییرات سریع و محیط ناپایدار، آینده‌پژوهی را غیرواقعی یا بی‌فایده می‌دانند. در مجموع، کمبود متخصصان، ضعف ارتباط دانشگاه و مدیریت و غلبه نگاه کوتاه‌مدت باعث شده آینده‌پژوهی هنوز در ساختارهای علمی و اجرایی کشور نهادینه نشود.

در حوزه سلامت هم با وجود برخی تلاش‌ها، «سیاست‌گذاری مبتنی بر آینده» هنوز به‌صورت ساختاری شکل نگرفته است.

با توجه به اینکه در جهان امروز، آینده‌پژوهی بخش جدایی‌ناپذیر از سیاست‌گذاری است، فاصله میان «دانش آینده‌پژوهی» با «فرآیندهای تصمیم‌سازی» را چطور می‌توان کاهش داد؟

برای کاهش این شکاف باید از هر دو سو حرکت صورت گیرد: هم از سمت نهادهای سیاست‌گذار و هم از سوی جامعه علمی و پژوهشی آینده‌پژوهی. از یک سو، پژوهشگران و اندیشکده‌های فعال در حوزه آینده‌پژوهی باید کیفیت تحقیقات، روش‌ها و خروجی‌های خود را ارتقا دهند، سناریوهای دقیق‌تر و کاربردی‌تری تدوین کنند و مسائل واقعی و جاری کشور را محور مطالعات خود قرار دهند. هرچه پژوهش‌ها از مسائل عینی جامعه فاصله بگیرند، نتایج آنها برای سیاست‌گذاران کمتر قابل استفاده خواهد بود و این جدایی ندام می‌یابد.

از سوی دیگر، تصمیم‌سازان و مدیران کشور نیز باید خود را نیازمند دانش آینده‌پژوهی بدانند و از آن به‌عنوان ابزاری ضروری برای کاهش غافلگیری و خطا در



ما در ایران با

ضعف نظام

هشدار سریع

و تحلیل

داده‌ها برای

پیش‌بینی

بحران‌ها

روبه‌رو

هستیم.

آینده‌پژوهی

با طراحی

سناریوهای

محتمل و رصد

سیگنال‌های

ضعیف،

می‌تواند از

غافلگیری

تصمیم‌سازان

در مواجهه

با شوک‌های

آینده

جلوگیری کند



تصمیمات استفاده کنند. حمایت از مراکز تخصصی آینده‌پژوهی، ایجاد ارتباط مستمر میان پژوهشگران و سیاست‌گذاران و نهادینه‌کردن نگاه آینده‌نگر در فرآیندهای رسمی تصمیم‌سازی از گام‌های ضروری در این مسیر است. در مجموع، پرکردن این فاصله تنها با تعامل دوطرفه، افزایش اعتماد متقابل و باور به ضرورت تصمیم‌گیری مبتنی بر آینده ممکن است؛ چراکه هر تصمیمی بدون توجه به آینده، دیر یا زود به شکست و غافلگیری خواهد انجامید.

برخی تحلیل‌گران بر این باورند که تصمیم‌گیران کشور اغلب «واکنشی» عمل می‌کنند نه «پیش‌نگرانه». به نظر شما این مسأله ناشی از ضعف دانش آینده‌پژوهی است یا نبود اراده بهره‌گیری از آن در ساختارهای حاکمیتی؟

بله، من هم براین باورم که نظام تصمیم‌گیری در ایران عمدتاً واکنشی و موقتی عمل می‌کند و در برابر تحولات، بیشتر دچار غافلگیری می‌شود تا پیش‌بینی. نمود این مسأله را می‌توان در ناترازی‌های کشور - از جمعیت و انرژی گرفته تا سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی - مشاهده کرد. ریشه این مشکل بیش از آنکه صرفاً ناشی از «ضعف دانش آینده‌پژوهی» باشد، به نبود اراده در ساختارهای مدیریتی بازمی‌گردد. مدیران ارشد و میانی کشور غالباً با ذهنیت گذشته تصمیم می‌گیرند و حتی اگر تحولات مدرن داشته باشند، در عمل متوجه تغییرات و روندهای آینده‌ساز نیستند. به همین دلیل، سیاست‌ها معمولاً بر مبنای داده‌ها و پیش‌فرض‌های قدیمی تنظیم می‌شوند و نتیجه، تصمیمات اشتباه و

اصلاح‌های مکرر است. از سوی دیگر، بسیاری از مدیران تمایلی به استفاده از نتایج «مطالعات آینده‌پژوهی» ندارند، زیرا این یافته‌ها معمولاً پیش‌فرض‌های ذهنی و سنتی آنان را به چالش می‌کشد. این مقاومت ذهنی و ساختاری، باعث می‌شود دانش آینده‌پژوهی در تصمیم‌سازی‌های کشور به حاشیه رانده شود.

البته ضعف در «توسعه علمی آینده‌پژوهی» نیز بی‌تأثیر نیست، اما مشکل اصلی، نبود تمرین ملی برای آینده‌نگری و عدم باور به ضرورت آن است. برای عبور از این وضعیت، هم تصمیم‌گیران باید به اهمیت آینده‌پژوهی ایمان بیاورند و هم متخصصان این حوزه با ارتقای کیفیت مطالعات خود، اعتماد و کاربردپذیری نتایج را افزایش دهند.

تغییر است. این در حالی است که طراحی نظام هشدار بر پایه تحلیل داده‌ها و سیگنال‌های ضعیف، از ارکان اصلی آینده‌پژوهی محسوب می‌شود. در حال حاضر، مدیریت بحران و نظام تصمیم‌سازی کشور فاقد «نگاه آینده‌نگرانه» است.

بنابراین، ضروری است آینده‌پژوهان با ارتقای توان حرفه‌ای، بهره‌گیری از روش‌های ترکیبی کمی و کیفی و استفاده از داده‌های بزرگ و علوم اجتماعی محاسباتی، نقش مؤثرتری در پیش‌بینی و پیشگیری از بحران‌های آینده ایفا کنند.



سید مصطفی محقق داماد، اهمیت «فلسفه تطبیقی» برای جهان معاصر را تبیین کرد

نجات تفکر از انزوا با فلسفه تطبیقی

اگر به مکاتب غربی بی‌اعتنا باشیم، اندیشه‌مان پژمرده می‌شود

هر دو اشتباه می‌کنند اگر گمان کنند ساختار روحی و جسمی انسان‌ها از هم جداست. هر دو از یک کوهرند و اگر این اصل نادیده گرفته شود، گفت‌وگو ناممکن خواهد شد.»

از هرودوت تا فلسفه جهانی

محقق داماد برای روشن شدن این معنا به تاریخ اندیشه اشاره کرد. او گفت هرودوت، در اولین روایت‌های خود از ایرانیان، آنان را قومی توصیف کرد که در شعر و هنر نفس می‌شکند؛ نگاهی که سرآغاز فهم زیبایی‌شناسانه شرق در جهان غرب بود. اما به تدریج این نگاه جای خود را به پیش‌داوری‌های فرهنگی داد و واژه «بربر» به غیریونانیان اطلاق شد. در چنین بستری، فلسفه تطبیقی نقشی اساسی یافت: زدودن سوءتفاهم‌ها از ساحات اندیشه و بازگرداندن احترام متقابل به ساحت تفکر. او افزود: «قرآن، بشر را به وحدت‌تکوینی دعوت می‌کند و فلسفه تطبیقی در سطح عقلانی، در پی اثبات همین معناست.» به باور او، امروز برتری یونانی از میان رفته و فلسفه، چهره‌ای جهانی یافته است؛ فلسفه‌ای که شرق و غرب هر دو در مسیر درک متقابل در آن گام می‌زنند.

فیلسوفان ایرانی و تداوم گفت‌وگو

آیت‌الله محقق داماد سپس به جایگاه متفکران ایرانی در شکل‌گیری گفت‌وگوی فلسفی پرداخت و یادآور شد که فیلسوفانی چون فارابی و ابن‌سینا از اولین اندیشمندان بودند که گفت‌وگو را در ذات فلسفه گنجانده‌اند. آنان فلسفه را تجربه مشترک عقل انسانی می‌دانستند و از خلال همین نگاه، سنتی را پایه‌گذاری کردند که هم‌زمان به عقل و شهود میدان می‌داد.

مواجهه علمی، شرط زایش اندیشه

محقق داماد در بخش پایانی سخنان خود با نگاهی به تاریخ فقه و الهیات اسلامی، به نقش روایتی علمی در شکوفایی معرفت اشاره کرد و گفت: «برزگانی چون شیخ طوسی، علامه حلی، آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله مرتضی مطهری از جمله اندیشمندانی بودند که با مکاتب دیگر وارد مباحثه علمی شدند و از این رهگذر، علم را شکوفا کردند.» به باور او، همین مواجهه‌های فکری و تعامل با سنت‌های مختلف بود که به پویایی علم و فلسفه در ایران انجامید. اگر این سنت تعامل از میان برود، فلسفه از زایش بازمی‌ماند. او تأکید کرد: «شیخ طوسی و علامه حلی در فقه با سنت‌های گوناگون روبه‌رو شدند و همین مواجهه، فقه را زنده کرد.»



با توجه به چالش‌های امروز جامعه ما چون بحران آب، مهاجرت نخبگان و ناترازی اقتصادی، آینده‌پژوهی چگونه می‌تواند به حل این بحران‌ها کمک کند؟

نقش اصلی آینده‌پژوهی در مواجهه با بحران‌ها «شناسایی زود هنگام مسأله‌ها»، «طراحی سناریوهای محتمل» و «ایجاد نظام‌های هشداردهی مؤثر» است. آینده‌پژوهان باید بتوانند وضعیت‌های کشور را در افق‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت تحلیل کنند، سناریوهای مختلف را بر اساس احتمال وقوع ترسیم و پیامدهای هر کدام را برای سیاست‌گذاران، رسانه‌ها، بخش خصوصی و جامعه مدنی توضیح دهند.

یکی از ضعف‌های جدی در ایران، «تک‌سناریویی» بودن مطالعات و نبود نظام هشدار سریع برای رصد علائم و نشانه‌های



برش

تحلیل

لیلا عباسی

گروه اندیشه

در روزگاری که گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به ضرورتی بنیادین در عرصه اندیشه بدل شده است، آیت‌الله سید مصطفی محقق داماد، استاد فلسفه و حقوق اسلامی دانشگاه شهید بهشتی، در مراسم رونمایی از کتاب «فلسفه تطبیقی» اثر پل ماسون-اورسل، درباره نجات تفکر معاصر از انزوا از طریق فلسفه تطبیقی سخنرانی کرد. او در سخنان خود تأکید کرد که فلسفه تنها در صورتی زنده و کارآمد می‌ماند که در بستر گفت‌وگو و تطبیق میان فرهنگ‌ها و سنت‌های فکری به حرکت درآید؛ در غیر این صورت، به جای «مدرسه فکر» به «موزه اندیشه» تبدیل خواهد شد.

به باور محقق داماد، فلسفه تطبیقی راهی برای احیای پویایی تفکر در جهان امروز است؛ چرا که این شاخه از فلسفه، اندیشه را از حصار جغرافیا و سنت بیرون می‌کشد و در معرض گفت‌وگوی جهانی قرار می‌دهد. او گفت: «ما باید سهم خود را در گفت‌وگوی جهانی فلسفه ادا کنیم. اگر شرق تنها شنونده باشد و نگوید، نه تطبیقی در کار خواهد بود، نه فلسفه‌ای. فلسفه برای ماندن باید سخن بگوید.»

فهم دیگری در افق عقل

محقق داماد در ادامه با اشاره به ضرورت شناخت مکاتب فکری غربی در کنار اندیشه‌های ایرانی تأکید کرد که بی‌توجهی به جهان فکری غرب، موجب پژمردگی و ایستایی اندیشه شرقی می‌شود. به گفته او، فلسفه از همان آغاز، رسالتی جهانی داشته است. در قرن ششم پیش از میلاد، فیلسوفان یونان اولین پرسش‌های هستی‌شناختی را مطرح کردند و از همان نقطه، روح اندیشه بشری با میل به «فهم دیگری» گره خورد.

به تعبیر او، فلسفه تطبیقی امروز ادامه همان مسیر تاریخی است؛ تلاشی برای فهم دیگری در افق عقل. او یادآور شد: «فاصله میان فرهنگ‌ها نه در زبان، بلکه در سوءفهم نسبت به انسان است. غرب و شرق



یادآوری

مرگ، زندگی

انسانی‌تری

می‌آفریند،

ریشه حرص

و از را می‌کند

و سخاوت

را جایگزین

می‌سازد.

در مقابل،

فراموشی

مرگ به

آزمندی و

خودخواهی

می‌انجامد

از مغالزه تا رحمت

در جمع‌بندی این سه فراز، باقری نتیجه می‌گیرد که هنگامی که این رابطه در چنین دامنه وسیعی درک شود، مرگ و رنج آن، در تعارض با رحمت الهی قرار نمی‌گیرد، بلکه به «مدخلی برای ورود به این رحمت» تبدیل می‌شود. این دیدگاه، روایتی ناب‌بخش و مبتنی بر اصالت زندگی ارائه می‌دهد که در آن، مرگ نه یک پایان ترسناک، بلکه گذرگاهی به سوی حیات برتر و رحمتی الهی است.

مغالزه مرگ و زندگی

آنان که با مرگ آشنا‌ترند، زنده‌ترند

فلسفه

مریم محبیلی

گروه اندیشه

انسان در طول تاریخ، همواره درگیر یک پارادوکس بنیادین بوده است: از سویی مجذوب زندگی و شور هستی است، و از سوی دیگر، با سایه سنگین و گریزناپذیر مرگ مواجه است. این تقابل ظاهری، سرچشمه عمیق‌ترین ترس‌ها و پرسش‌های وجودی انسان است. دکتر خسرو باقری، استاد فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران، در کتاب «عاملیت انسان» این پارادوکس را به عبور از نگاه تراژیک و هراس‌آلود به مرگ، تبیین می‌کند؛ که در آن، مرگ نه به عنوان نقطه پایان، بلکه به مثابه «مدخلی برای ورود به رحمت» بازتعریف می‌شود. این نگرش، یک تحول پارادایمی را رقم می‌زند؛ بطوری که مرگ دیگر یک «حادثه» زیستی تلقی نمی‌شود بلکه یک «فرآیند» معنا ساز در بستر زندگی است. در این چهارچوب، رابطه زندگی و مرگ، همچون یک «مغالزه» پرکش‌وقوس و پویا ترسیم می‌شود که سه مرحله تکاملی را طی می‌کند: از «گریز» و قهر ابتدایی، به «مواجهه» و آشنایی ژرف، و در نهایت، به «وحدت» و یکی‌شدگی می‌رسد. این سفر استعاری، تنها یک نظریه فلسفی نیست، بلکه نقشه راهی برای تحول روحی انسان است؛ مسیری که در آن، پذیرش مرگ نه تنها توانایی زیستن اصیل‌تر را به ارمغان می‌آورد، بلکه زندگی اخلاقی را نیز عمق می‌بخشد.

خسرو باقری، رابطه مرگ و زندگی را نه به‌صورت تقابلی آشتی‌ناپذیر، بلکه به‌مثابه «مغالزهای پرکش‌وقوس» ترسیم می‌کند که در فرجام آن، این زندگی است که از مرگ «گام می‌ستاند». این استاد دانشگاه با تشریح این رابطه در سه فراز متوالی، در نهایت مرگ را «مدخلی برای ورود به رحمت» الهی معرفی می‌کند.

قهر و گریز

باقری فراز اول این رابطه را تحت حاکمیت «قانون مفارقت» می‌داند؛ مرحله‌ای که در آن مرگ از زندگی می‌گریزد و زندگی چهره از مرگ

